



دوره ۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵ (پیاپی ۶)
صفحات ۱۷ تا ۴۰

وحدت قاتل، تعدد مقتول؛ بررسی فقهی - حقوقی

احمد حاجی ده‌آبادی*

دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۱۶ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۳/۲۳)

چکیده

به‌عکس شرکت در جنایت که با تعدد جانی و وحدت مجنی علیه مواجهیم، گاه با وحدت جانی و تعدد مجنی علیه مواجهیم. در زمینه شرکت در جنایت بخصوص شرکت در قتل، در همه ادوار قانونگذاری پس از انقلاب، مقررات مناسبی وضع شده است. اما در باب وحدت جانی و تعدد مجنی علیه چنین وضعیتی جز در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ دیده نمی‌شود. با مطالعه این قانون، این اندیشه به ذهن خطور می‌کند که قانونگذار بین جنایت بر نفس (مواد ۳۸۳ و ۳۸۴) و جنایت بر مادون نفس (ماده ۳۹۲) تفکیک گذاشته و دو رویکرد متفاوت در این زمینه همچون وجود دیه علاوه بر قصاص عضو و تقدم مجنی علیه اول در قصاص عضو بر سایر مجنی علیه‌ها اتخاذ نموده است. با توجه به ادله فقهی، قانونگذار می‌تواند در جنایت بر نفس نیز به امکان اخذ دیه برای سایر مقتولان پس از قصاص قاتل در مقابل یکی از کشته‌شدگان حکم دهد؛ ضمن اینکه در جنایات سریالی باید علاوه بر تصریح به‌حق تقدم اولیای دم مقتول اول همانند مجنی علیه اول، ضمانت اجرای عدم رعایت این حق را بیان نماید.

کلید واژگان

تعدد مقتول، قتل سریالی، قتل دسته‌جمعی، قاعده لایبطل، قاعده لایجنی الجانی.

مقدمه

گاه جانی متعدد و مجنی علیه واحد است که از آن به شرکت در جنایت تعبیر می‌شود و گاه جانی واحد و مجنی علیه متعدد است. موضوع شرکت در جنایت اعم از شرکت در قتل و شرکت در جنایت مادون نفس، به اندازه مناسب هم در متون فقهی و هم در قوانین جزایی مطرح شده است. این در حالی است که در قانون حدود و قصاص ۱۳۶۱ و قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ در زمینه وحدت جانی و تعدد مجنی علیه مقرر خاصی دیده نمی‌شود. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در دو ماده ۳۸۴ و ۳۹۲ به موضوع فوق پرداخته است:

«ماده ۳۸۴- اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند و اولیاء دم همه مقتولان، خواهان قصاص باشند، قاتل بدون اینکه دیه‌ای بپردازد، قصاص می‌شود. اگر اولیاء دم برخی از مقتولان، خواهان قصاص باشند و اولیاء برخی دیگر، خواهان دیه باشند، در صورت موافقت قاتل به پرداخت دیه به آنان در مقابل گذشت از حق قصاصشان، دیه آنان از اموال قاتل پرداخت می‌شود و بدون موافقت قاتل، حق اخذ دیه از او و یا اموالش را ندارند.»

ماده فوق درباره وحدت قاتل و تعدد مقتول است؛ اما ماده ۳۹۲ در باب جنایت مادون نفس است و در نگاه اول موهوم این معناست که با ماده ۳۸۴ مغایر است:

«ماده ۳۹۲- هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضای چند نفر وارد کند، اگر امکان قصاص همه آن‌ها باشد قصاص می‌شود و اگر امکان قصاص برای همه جنایات نباشد مجنی علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع شده است، در استیفای قصاص مقدم است و در صورت انجام قصاص، مرتکب برای جنایاتی که محلی برای قصاص آن‌ها نیست، به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود...»

آنچه از ماده ۳۹۲ به دست می‌آید وجود دیه علاوه بر قصاص و تقدم مجنی علیه اول در قصاص بر سایر مجنی علیهم است؛ این دو نکته در ماده ۳۸۴ دیده نمی‌شود. حال اینکه آیا در ماده ۳۸۴ می‌توان به دیه هم حکم داد یا خیر، در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. پیش از ورود به اصل بحث تذکر چند نکته ضروری است:

۱. در این بحث فرق نمی‌کند قتل چند نفر بافاصله زمانی صورت گیرد که از آن در فقه به قتل بالتعاقب و بالترتیب و در حقوق به قتل سریالی تعبیر می‌شود یا بدون فاصله زمانی صورت گیرد (همچون انفجار بمب در میان چند نفر و کشته شدن هم‌زمان ایشان) که از آن به قتل دفعی و یا قتل دسته‌جمعی تعبیر می‌شود. بله، قتل بافاصله و بدون فاصله در این جهت که اگر اولیاء دم همه مقتولان، توافق بر قصاص نکردند، چه باید کرد و کدام‌یک از ایشان بر دیگری مقدم است و ضمانت اجرای تقدم چیست، مؤثر می‌باشد که خارج از موضوع این نوشته است.

۲. این بحث متأثر از بحث دیگری است و آن اینکه دیه در قتل عمد تصالحی است یا اصلی و آیا ولی دم در قتل عمد میان قصاص و دیه مخیر است یا اینکه در صورتی می‌تواند دیه بگیرد که قاتل به پرداخت آن راضی باشد؟ بدیهی است در صورتی که ولی دم میان قصاص یا اخذ دیه مخیر باشد، ثبوت دیه به دلیل خاص نیازی ندارد و از ابتدا اولیاء دم همه مقتولان چه پیش از قصاص در مقابل یکی و چه پس از آن، می‌توانند از قاتل دیه بگیرند. لکن اگر به تصالحی بودن دیه قائل شویم که نظر مشهور فقهای امامیه است، گرفتن دیه نیاز به مصالحه با قاتل دارد و در صورتی که قاتل راضی نباشد، نمی‌توان از اموال او دیه اخذ نمود؛ مگر اینکه دلیل یا ادله خاصی در این زمینه داشته باشیم؛ موضوعی که در این نوشته بدان پرداخته می‌شود.

۳. در مورد قتل چند نفر توسط یک نفر به صورت سریالی و بافاصله زمانی، بحث‌های مختلفی قابل طرح است از جمله اینکه آیا می‌توان قاتل را از باب افساد فی الأرض به اعدام محکوم نمود؟ چنانکه در مورد حرّی که عادت به کشتن بردگان دارد برخی روایات بر قتل او دلالت دارند (حرّعاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۹۴-۹۵). از نظر حقوقی می‌توان با اجتماع شرایط ماده ۲۸۶ ق.م.ا. ۱۳۹۲ به چنین امری معتقد گشت؛ اما این موضوع از محل بحث خارج است و ما تنها در محدوده قصاص و دیه بحث می‌نماییم. ضمن اینکه گاه شرایط ماده ۲۸۶ فراهم نمی‌باشد. سیر مطلب این نوشتار بدین شکل است که ابتدا به بررسی فقهی موضوع می‌پردازیم و سپس به بررسی حقوقی آن.

۱. بررسی ادله فقهی وجود و عدم وجود دیه علاوه بر قصاص نفس

در صورتی که اولیاء دم همه توافق بر قصاص داشته باشند قاتل قصاص می‌شود بدون اینکه دیه‌ای از او گرفته شود. بله در صورت رضایت قاتل دیه هم گرفته می‌شود؛ اما در صورتی که اولیاء دم باهم توافق نداشته باشند، آیا می‌توان قاتل را علاوه بر قصاص به پرداخت دیه محکوم نمود؟ مثلاً برخی بخواهند مبادرت به قصاص نمایند و خود قصاص را استیفا نمایند؛ درحالی که عده‌ای از اولیاء دم، غایب یا صغیر یا مجنون‌اند؛ یا برخی از ایشان مطالبه دیه می‌کنند و قاتل هم به پرداخت دیه راضی نیست. سه احتمال در اینجا متصور است:

احتمال اول آنکه دیه‌ای وجود ندارد و قاتل تنها قصاص نفس می‌شود. احتمال دوم آنکه پس از قصاص قاتل در مقابل یکی از مقتولان، برای اولیاء سایر مقتولان حق اخذ دیه از اموال قاتل وجود دارد. احتمال سوم آنکه حتی پیش از قصاص، می‌توان قاتل را به قصاص و پرداخت دیه محکوم نمود. دو احتمال اول، قاتل دارد اما احتمال سوم طرفداری ندارد گرچه باید از آن بحث نمود. در ادامه ابتدا اقوال (الف) و سپس ادله قول عدم دیه (ب) و آنگاه ادله قول ثبوت دیه (ج) را بیان و

سپس به جمع‌بندی ادله (د) می‌پردازیم. درنهایت از احتمال سوم (ه) و ادله‌ای که برای آن می‌توان اقامه کرد بحث می‌نماییم.

الف) اقوال

دو قول در این زمینه دیده می‌شود. مشهور فقها قائل به عدم ثبوت دیه‌اند، حتی ادعای اجماع هم در این زمینه شده است (عاملی، بی‌تا، ج ۱۱: ۱۰۳-۱۰۴). گرچه از متأخرین به بعد جمع زیادی قائل به وجود دیه پس از قصاص قاتل می‌باشند و علامه مجلسی ثبوت دیه را مشهورتر می‌داند (مجلسی، بی‌تا: ۹۹).

الف-۱. عدم امکان اخذ دیه مطلقاً

ظاهر عبارت کسانی که چنین نوشته‌اند: «لو قتل حرّ حرّین فصاعداً فلیس لهم الا قتله» آن است که مطلقاً چه پیش از قصاص و چه پس از آن، دیه وجود ندارد (حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۹۲؛ همو، ۱۴۱۸، ج ۲: ۲۹۵؛ حلی، ۱۴۲۱: ۳۳۹؛ مکی، ۱۴۱۰: ۲۶۹). شهید ثانی در این زمینه با تفصیل میان برخی صور و ناظر بر کلام شهید اول می‌نویسد: «ظاهر عبارت این است که چنین حقی به‌طور کلی نیست؛ زیرا مصنف حق اولیای دم مقتولان را تنها قصاص قاتل دانست» (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۱۰: ۵۰). کشف اللثام این را به جمعی از فقها نسبت می‌دهد (فاضل اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱۱: ۵۰). صاحب مفتاح الکرامه هم به شدت به این نظر قائل است (عاملی، بی‌تا، ج ۱۱: ۱۰۳-۱۰۴). از معاصران، آیت‌الله روحانی به عدم امکان اخذ دیه از اموال قاتل و وجود دیه در بیت‌المال معتقد است (روحانی، بی‌تا، ج ۲۶: ۱۳۴).^۱ امام خمینی هم به عدم دیه معتقد است (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۲، ۵۳۸). از عبارت آیت‌الله خوانساری هم برمی‌آید که ایشان به عدم دیه در مال قاتل قائل‌اند. البته ایشان می‌نویسد بعید نیست بگوییم اگر کسی دو نفر را در یک‌زمان و بدون فاصله زمانی بکشد، برای هر دو نفر هم قصاص می‌شود و هم دیه باید بپردازند یعنی «القصاص لنفسین و أخذ الدیه لنفسین» (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷: ۲۲۲).

الف-۲. امکان اخذ دیه پس از قصاص

ظاهراً اولین فقیهی که بدین مطلب قائل است ابن جنید است که به نقل از علامه در مختلف الشیعه بدان قائل است و خود علامه نیز آن را قبول می‌نماید (حلی، ۱۴۱۵، ج ۹: ۴۴۳). علامه حلی در تحریر (حلی، ۱۴۲۰، ج ۵: ۴۴۸) و قواعد (حلی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۵۹۵) هم بر این عقیده است. جمعی از متأخرین و معاصرین هم بدان قائل‌اند (فخر المحققین، ۱۳۸۷، ج ۴: ۵۷۳؛ سیوری، ۱۴۰۴، ج ۴: ۴۲۱؛ عاملی، ۱۴۲۲: ۲۰۷؛ همو،

۱ البته ظاهر عبارت ایشان در حاشیه منهج الصادقین این است که وجود دیه پس از قصاص را پذیرفته‌اند (روحانی، بی‌تا، ج ۳: ۳۲۳).

۱۴۱۳، ج ۱۵: ۱۲۶-۱۲۵؛ خوبی، ۱۴۲۲، ج ۴۲: ۶۶؛ تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۱۵؛ مدنی کاشانی؛ ۱، ۱۴۱۰، ج ۴: ۴۷). علامه مجلسی ثبوت دیه را مشهورتر می‌داند (مجلسی، بی تا: ۹۹).

ب) ادله عدم دیه؛ تبیین و نقد و بررسی

در این قسمت ابتدا ادله‌ای را که برای عدم دیه گفته شده است تبیین (ب-۱) و سپس به نقد و بررسی آن‌ها (ب-۲) می‌پردازیم.

ب-۱. تبیین ادله عدم دیه

ب-۱-۱. اصل

تمسک به اصل در کلام بسیاری از طرفداران این نظر دیده می‌شود. برای این اصل می‌توان بیان‌های مختلفی آورد که بر یک بیان، دلیلی اجتهادی است و بر بیان دیگر دلیلی فقهاتی است. یکی اینکه مقصود از اصل، انحصار حق ولی دم در قصاص و تصالحی بودن دیه در قتل عمد است (عاملی، بی تا، ج ۱۱: ۱۰۴؛ فاضل اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱۱: ۴۹؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۵: ۱۲۵). به تعبیر دیگر نظر مشهور فقها آن است که دیه در قتل عمد تصالحی است و در صورتی ولی دم می‌تواند دیه بگیرد که قاتل به پرداخت آن راضی باشد. مستند این نظر عمومات قرآن همچون «ولکم فی القصاص حیاة»، «النفس بالنفس» و روایاتی همچون روایت صحیحہ عبدالله بن سنان می‌باشد (حرّعاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۵۳). بنابراین، چون در اینجا مصالحه‌ای میان قاتل و اولیاء دم مقتولان رخ نداده است، نمی‌توان از اموال قاتل، دیه اخذ نمود.

هم‌چنین می‌توان گفت مقصود از این اصل، دلیل فقهاتی یعنی اصل برائت ذمه قاتل نسبت به دیه (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۱۸۳) و به تعبیر دیگر استصحاب عدم اشتغال ذمه قاتل به چیز دیگری جز قصاص نفس می‌باشد.

ب-۱-۲. روایات

به دو گروه روایت در این زمینه استناد شده است.

ب-۱-۲-۱. روایات قاعده لایجنی الجانی

مطابق این قاعده، جانی به بیش از جان مجازات نمی‌شود؛ یعنی نمی‌توان قاتل را هم به قصاص نفس و هم به پرداخت دیه محکوم نمود. اصل این قاعده (لایجنی الجانی علی أكثر من نفسه) در مورد زنی است که مردی را عمداً به قتل رسانده است. از آنجاکه اگر مردی، زنی را به قتل برساند اولیاء دم زن در صورتی می‌توانند مرد را قصاص نمایند که نصف دیه را به او پردازند، این سؤال

۱. گرچه ایشان احتیاط را در تراضی و صلح با قاتل می‌داند (همان).

پیش آمده که اگر وضعیت به عکس شد و زنی مردی را به قتل رساند، آیا می‌توان وی را هم قصاص نمود و هم نصف دیه از او اخذ کرد. در روایات پاسخ منفی داده شده و مستند هم قاعده لایجنی الجانی بیان شده است. (حرّاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۸۳). به این قاعده برای نبود دیه در محل بحث استناد شده است (برای نمونه عاملی، بی تا، ج ۱۱: ۱۰۴؛ عاملی، ۱۴۱۰، ج ۱۰: ۱۲۵؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷: ۲۲۳).

ب-۱-۲-۲. روایت ابن مسکان

این روایت را هم کلینی و هم شیخ طوسی نقل کرده‌اند، منتهی با اندکی تغییر در سند. نقل کلینی بدین شرح است:

«علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابن مسکان عن عن ابی عبدالله (ع) قال: إذا قتل الرجل الرجلین أو اکثر من ذلک قتل بهم کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۸۶».

شیخ طوسی هم بدین شکل روایت کرده است، تنها کلمه «عمن ذکره» در نقل شیخ وجود ندارد (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱۰: ۲۲۱). به تعبیر دیگر این روایت مطابق نقل مرحوم کلینی مرسله و مطابق نقل شیخ طوسی مسنده است. مطابق این روایت امام صادق (ع) درباره مردی که دو مرد یا بیشتر را به قتل می‌رساند فرمودند که قاتل در مقابل ایشان قصاص می‌شود. امام (ع) علاوه بر قصاص، به وجود دیه اشاره نکردند. در نتیجه اطلاق مقامی روایت اقتضاء می‌کند که بگوییم دیه‌ای وجود ندارد و گرنه حضرت (ع) بیان می‌کردند (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۶).

آنچه برای نویسنده جالب است این است که به این روایت در بسیاری از متون فقهی هیچ اشاره‌ای نشده است نه قائلان به عدم دیه بدان استناد کرده‌اند و نه قائلان به دیه از آن پاسخ داده‌اند. تنها در اندک نوشته‌هایی از معاصران به این روایت اشاره شده است (شوشتری، ۱۴۰۶، ج ۱۱: ۲۵۷؛ نیز مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۶).

ب-۱-۳. اجماع

شیخ طوسی هم در کتاب مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷: ۶۱) و هم در کتاب خلاف (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶: ۱۸۳) به اجماع استناد کرده است و پس از ایشان نیز بسیاری از طرفداران عدم دیه به نقل آن پرداخته‌اند (فاضل اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱۱: ۵۰).

ب-۲. نقد و بررسی ادله عدم دیه

ب-۲-۱. نقد اصل

در نقد استناد به اصل به هر دو تقریر می‌توان گفت: اولاً، طرفداران دیه به ادله‌ای استناد کرده‌اند که اگر تمام باشد، دیگر جایی برای اصل عملی برائت و دلیل فقهاتی باقی نمی‌ماند؛ زیرا اصل عملی در موطن شک جعل شده است و باوجود دلیل بر بودن دیه، دیگر نوبت به اصل عملی نمی‌رسد. اگر منظور از اصل، ادله اجتهادی النفس بالنفس و... باشد، آنگاه باید دید در تعارض این ادله با ادله

وجود دیه همچون قاعده لایبطل دم امرء مسلم کدام یک ترجیح دارد؟ اگر هر دو ادله تمام باشد، بعید نیست بگوییم قوت ادله وجود دیه به خصوص قاعده لایبطل دم امرء مسلم، اصل انحصار حق ولی دم به قصاص را کنار می‌زند. مطابق این قاعده، خون مسلمان هدر نمی‌رود. اولاً، لحن قاعده حاکی از آن است که این قاعده غیر قابل تخصیص است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷: ۵۱) و نمی‌توان گفت خون مسلمان در برخی موارد - از جمله در قتل چند نفر توسط یک نفر - هدر رفته است و ثانیاً، این قاعده هم‌تراز با ادله دیگر نیست؛ زیرا مستند احکام مختلفی قرار گرفته است، هم چون مشروعیت قسامه (حرّعاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۱۵۳)، پذیرش شهادت زنان در قتل (حرّعاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۱۳۸) و نیز مستند قاعده ارش هم قرار گرفته است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۳: ۱۶۸). ثالثاً، می‌توان گفت اینکه حق ولی دم به استناد ادله‌ای همچون النفس بالنفس منحصر به قصاص است درجایی است که قاتل یک نفر را کشته باشد، اما درجایی که یک نفر چند نفر را کشته است، النفس بالنفس و مانند آن منصرف از این موارد است؛ زیرا اگر شامل این مورد هم شود، نتیجه آن می‌شود که النفس بالنفس شده است و وضعیت قتل عمد چند نفر بدتر از قتل خطایی چند نفر است؛ زیرا در دومی به تعداد مقتولان دیه لازم است، اما در اولی غیر از یک قصاص، قصاص و دیه‌ای نیست (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۶).

ب-۲-۲. نقد استناد به روایات

ب-۲-۲-۱. نقد استناد به قاعده لایبطل دم

در نقد استناد به این قاعده می‌توان گفت این قاعده در موردی است که قاتل مرتکب یک جنایت شده باشد و نه جایی که شخص مرتکب جنایات مختلف شده است (تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۱۵-۱۱۶). اصل این قاعده در مورد زنی است که مردی را کشته است (یک جنایت) و مطابق این قاعده نمی‌توان او را هم به قصاص نفس و هم به پرداخت نصف دیه محکوم کرد؛ اما درجایی که جانی، چند جنایت انجام داده است منعی ندارد که هم قصاص نفس شود و هم مجازات دیگر. به همین دلیل در مواردی که قصاص نفس تداخل نمی‌کند، مثل اینکه جانی چند ضربه به دیگری زده و تنها برخی باعث مرگ او شده است، علاوه بر قصاص نفس، قصاص یا دیه عضو هم وجود دارد. کسی که چند نفر را می‌کشد مرتکب جنایات متعدد شده است و قاعده لایبطل دم شامل این مورد نمی‌شود.

ب-۲-۲-۲. نقد استناد به روایت ابن مسکان

در نقد استناد به این روایت، نمی‌توان اشکال دلالتی کرد و گفت مقصود حضرت (ع) از اینکه فرمود: «إذا قتل الرجل الرجلین أو أكثر ذلک قتل بهم» اصل امکان قصاص است، زیرا اصل امکان قصاص، مسئله مجهولی نیست و در همه قتل‌های عمد واجد شرایط قصاص وجود دارد و در نتیجه، اینکه

برخی نوشته‌اند: شاید امام در مقام بیان قصاص بوده و عدم ذکر دیه دلالت بر سقوط آن نمی‌کند (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۶)، قابل پذیرش نیست.

آنچه درباره این روایت جای گفتگو دارد بحث سندی روایت است. در این زمینه باید گفت: مشکلی که در نقل کلینی وجود دارد واژه «عمّن ذکره» است؛ یعنی ابن مسکان، ناقل روایت را مشخص نکرده است و روایت مرسله محسوب می‌شود و به همین جهت است که مجلسی در مرآة العقول این روایت را مرسله می‌داند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۴: ۳۶) و برخی دیگر هم به ضعیف بودن روایت اشاره کرده‌اند (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۶)؛ اما چون عبدالله بن مسکان از اصحاب اجماع است (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۶۷۳) و چون سند کلینی تا ابن مسکان همه از اجلاء و ثقات می‌باشند، روایت از حیث سند مشکلی ندارد. مگر اینکه کسی مبنای اصحاب اجماع را نپذیرد و عبارت مرحوم کشی را ناظر به آن نداند که اگر روایت تا اصحاب اجماع از حیث سند صحیح باشد، روایت معتبر است، گرچه ایشان از کسانی نقل کنند که ضعیف یا مجهول باشند. به تعبیر دیگر، عبارت کشی ناظر بر فقاہت و وزانت علمی و جایگاه بالای افراد نام‌برده است. در این صورت روایت از حیث سند مشکل دارد و قابل اخذ نمی‌باشد. این مشکل در نقل کلینی است؛ اما در نقل شیخ طوسی این مشکل وجود ندارد؛ زیرا در نقل ایشان روایت مسنده است و واژه «عمّن ذکره» در این نقل نیامده است و به همین جهت است که مجلسی در ملاذ الأخیار از آن به صحیح یاد می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶: ۴۶۵).

البته ممکن است کسی بگوید نقل شیخ طوسی و کلینی به علت وحدت سند، یک امر بیش نیست و در نتیجه امر، دایر است بین اینکه کلینی سهواً یا عمدتاً واژه «عمّن ذکره» را آورده یا اینکه شیخ طوسی سهواً یا عمدتاً واژه «عمّن ذکره» را حذف نموده است. وثاقت و صداقت هر دو، زیادی و کمی عمدی را نفی می‌کند. حال در دوران امر بین اینکه کلینی سهواً زیاد کرده یا شیخ طوسی سهواً حذف کرده است، احتمال حذف بر احتمال زیاد ترجیح دارد؛ زیرا حذف کردن سهوی مؤونه کمتری از زیاد کردن سهوی دارد. نتیجه آن می‌شود که شیخ طوسی سهواً واژه «عمّن ذکره» را نیاورده و در نتیجه روایت، برحسب نقل شیخ طوسی نیز مرسله به شمار می‌رود. البته این سخن در حد احتمال است و باعث یقین نمی‌شود. در نتیجه نقل شیخ طوسی خالی از اشکال می‌باشد.

ارائه دلیل یا مویدی بر اعتبار روایت ابن مسکان: از طریق دیگری احتمال می‌رود روایت ابن مسکان، صحیح و قابل استناد باشد و آن اینکه این روایت گوشه‌ای از روایت صحیح دیگری می‌باشد که تقطیع شده و در نقل کلینی به صورت مرسله آمده است. توضیح اینکه طبیعی است وقتی بحث قتل چند نفر مطرح می‌شود، گاه صحبت از آن است که چند نفر، نفری را کشته‌اند و گاه صحبت از آن که یک نفر، چند نفر را کشته است. حال کلینی در جلد ۷ کافی در باب «الجماعه یجتمعون علی قتل واحد»، حدیث دوم و سوم این باب را به شرح زیر آورده است:

حدیث ۲. علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن عبدالله بن مسکان عن اَبی عبدالله (ع) فی رجلین قتلَا رجلاً قال: إن أراد أولیاء المقتول قتلَهما أدوا دینه کامله و قتلوهما و تكون الدیه بین أولیاء المقتولین....

حدیث ۳. عنه عن ابن مسکان عن اَبی عبدالله (ع) قال: إذا قتل الرجلان و الثلاثة رجلاً فإِن أراد أولیاءه قتلهم تراذوا فضل الدّیات و إلّا أخذوا دینه صاحبهم (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۸۳).

سند روایت شماره سوم ظاهراً همان سند روایت دوم است و به همین جهت است که صاحب وسائل بعد از آوردن روایت دوم از کلینی و در نقل روایت سوم می‌نویسد: «و بالاسناد عن ابن مسکان» (حرّعاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۴۲). این دو روایت از حیث سند صحیحه اند و مشکلی ندارند. حال این دو روایت به خصوص روایت آخر را که درباره رجلان و ثلاثه بود، مقایسه کنیم با روایت محل بحث:

«علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی یونس عن ابن مسکان عمّن ذکره عن اَبی عبدالله (ع) قال إذا قتل الرجل الرجلین أو أكثر من ذلك قتل بهم (همان: ۲۸۵-۲۸۶)».

در مقایسه به ذهن خطور می‌کند که روایت اخیر، قسمتی از دو روایت قبلی به خصوص روایت شماره سه است که جدا گشته است. پس از اینکه این احتمال داده شد، در جستجو و تتبع دیده شد که شیخ حرّعاملی صاحب وسائل الشیعه در کتاب «هدایه الأئمّه إلى أحكام الأئمّه» این دو قسمت را کنار هم آورده است:

«قال (ع) إذا قتل الرجلان و الثلاثة رجلاً فإِن أرادوا قتلهم أدوا فضل الدیات و إلّا أخذ دینه صاحبهم قال: و إذا قتل الرجل الرجلین أو أكثر قتل بهم (حرّعاملی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۴۷۱)».

حال چون آن دو روایت از حیث سند صحیحه اند، روایت محل بحث نیز صحیحه می‌باشد و در نتیجه واژه «عمّن ذکره» مشکلی ایجاد نمی‌کند^۱.

ب-۲-۳. نقد اجماع

در نقد استناد به اجماع باید گفت:

اولاً، با وجود مخالفت بسیاری از فقها که به دیه قاتل اند، این اجماع محل تردید است (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۶) و احتمال زیاد می‌رود که مقصود شیخ طوسی که در مبسوط و خلاف، ادعای اجماع کرده است، اجماع علی المبنا و قاعده می‌باشد نه اینکه اتفاق کل فقها باشد.

۱ البته ممکن است اشکال شود بر مبنای یکسان بودن این سه روایت، باز امر دایر است که واژه «عمّن ذکره» را مرحوم کلینی در آن دو روایت اول عمداً یا سهواً نیاورده است یا اینکه عمداً یا سهواً در این روایت اخیر آورده است و ... در نتیجه عکس مقصود را نتیجه می‌دهد؛ اما با توجه به اینکه در دو روایت اول واژه «عمّن ذکره» نیست و در نقل مجموعه این روایات توسط شیخ طوسی هم این واژه نیامده است، لذا احتمال زیادی سهوی ترجیح پیدا می‌کند و در نتیجه روایت از حیث سند مشکلی ندارد.

ثانیاً، این اجماع مدرکی یا محتمل المدرکی است و اعتبار ندارد. ثالثاً، این اجماع، بیش از اجماع منقول، چیزی نیست و اجماع منقول کارایی استقلالی در فقه ندارد.

پ) ادله وجود دیه پس از قصاص، تبیین، نقد و بررسی

شبهه بحث قبل ابتدا به تبیین ادله‌ای که برای وجود دیه گفته شده می‌پردازیم (ج-۱) و سپس به نقد و بررسی آن‌ها (ج-۲).

پ-۱. ادله طرفداران ثبوت دیه

عمده دلیل قاعده «لایبطل دم امرء مسلم» است؛ اینکه اگر با قصاص قاتل در مقابل یکی از مقتولان، حق اخذ دیه نباشد، خون مسلمان به هدر رفته است؛ امری که در روایات به شدت از آن منع شده است. ادله دیگری هم گفته شده که به قوت قاعده لایبطل نیست و در انتهای بحث به آن اشاره‌ای می‌شود.

پ-۱-۱. قاعده لایبطل

این قاعده از مهم‌ترین قواعد باب دیات است و در روایات متعددی مورد اشاره واقع شده است. در محل بحث برخی فقها به طور مطلق به این قاعده اشاره کرده‌اند و برخی به صحیحه ابی بصیر که در موضوع فرار قاتل در قتل عمد و عدم دسترسی به او و حاوی این قاعده است (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۲: ۶۶؛ تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۱۵؛ مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۷). ابی بصیر می‌گوید:

«سألت أبا عبدالله (ع) عن رجل قتل رجلاً متعمداً ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه؟ قال: إن كان له مال أخذت الدية من ماله و إلا فمن الأقرب فالأقرب فإن لم يكن له قرابة أذاه الإمام فإنه لا يبطل دم امرء مسلم» (حرعاملی، ۱۴۱۴، ج ۲۹: ۳۹۵).

«از امام صادق علیه السلام درباره حکم مردی پرسیدم که مردی را عمداً به قتل رسانده و سپس فرار کرده و دست‌یابی به او ممکن نیست. فرمود: اگر مال دارد از اموالش دیه گرفته می‌شود و الا از خویشانش به صورت الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود. اگر خویشاوندی ندارد امام دیه او را می‌دهد زیرا خون مسلمان باطل نمی‌شود».

در این روایت علی‌رغم آنکه دیه در قتل عمد تصالحی است؛ اما به علت عدم امکان قصاص در اثر فرار قاتل، حضرت (ع) حکم به اخذ دیه از اموال قاتل داده‌اند، بدون اینکه مصالحه رخ داده باشد. حکم موجود در این روایت اختصاص به مورد روایت (فرار قاتل) ندارد، بلکه اولاً، از تعلیل وارد در این روایت می‌توان استفاده کرد که آنچه مهم است، عموم تعلیل است که بر اساس آن خون مسلمان هدر نمی‌رود و در نتیجه اگر قصاص ممکن نباشد امر منتقل به دیه می‌شود. حال فرق

نمی‌کند عدم قدرت ناشی از فرار باشد یا از امر دیگر (خوبی، ۱۴۲۲، ج ۴۲: ۶۶). به تعبیر دیگر روایت یک حکم جزیی دارد (لزوم پرداخت دیه از اموال قاتل عمد فراری) ولی برای آن علتی ذکر شده است (لأنه لا يبطل دم امرء مسلم) و به مقتضای آنکه العلة تعمم، حکم موجود در آن اختصاص به فرار ندارد و در سایر موارد هم می‌آید.

ثانیاً، فارغ از تعلیل، صدر روایت (فلم يقدر عليه) ظهور در آن دارد که آنچه موضوع حکم است، عدم قدرت بر قصاص است (خوبی، همان: ۱۵۵). حال این عدم قدرت ناشی از مرگ قاتل باشد یا خودکشی وی یا کشته شدن او توسط شخصی غیر از ولی دم یا هر چیز دیگر فرقی نمی‌کند و حکم روایت آن را دربرمی‌گیرد. در محل بحث هم با قصاص قاتل در مقابل یکی از مقتولان، امکان قصاص برای بقیه وجود ندارد و لذا به استناد این قاعده، دیه در اموال قاتل ثابت می‌شود.

پ-۱-۲. سایر ادله

ادله دیگری هم برای وجود دیه گفته شده است که به قوت دلیل اول نیست و بعضی از این ادله در حد مؤید است و نه دلیل (مدنی کاشانی: ۱۴۱ و ۴۸). مثلاً:

۱. حق ولی دم منحصر به قصاص نیست، بلکه او می‌تواند قصاص کند یا دیه بگیرد و لو بدون رضایت قاتل (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۵: ۱۲۵-۱۲۶).

۲. وجود دیه لازمه جمع بین الحقیین است. به هر حال با کشته شدن دو نفر توسط یک نفر هر کدام از اولیاء این دو نفر حق دارند. لازمه جمع بین الحقیین آن است که قاتل در مقابل یکی قصاص شود و برای دیگری حق اخذ دیه باشد (همان).

۳. دیه در فرض تعذر قصاص، بدل نفس است. همانند قیمت اموال تلف شده که بدل آن است (حلی، ۱۴۲۰، ج ۵: ۴۴۸).

۴. اگر دیه نباشد، لازمه‌اش آن است که قتل عمد وضعیت بدتری از قتل خطایی داشته باشد؛ زیرا اگر یک نفر چندین نفر را به شکل شبه عمد یا خطایی بکشد برای همه دیه لازم است اما اگر عمداً به قتل برساند، تنها قصاص است و لاغیر و چنین نتیجه‌ای قابل التزام نیست (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۸).

۵. به روایت حبیب سجستانی نیز می‌توان به عنوان دلیل یا مؤید استشهاد کرد. این روایت درباره شخصی است که دست راست چند نفر را قطع کرده امام (ع) می‌فرماید: «... پای جانی در مقابل دست مجنی علیه قطع می‌شود. امام (ع) در پاسخ سؤال راوی که «او ما تجب علیه الدیه و تترك له رجله» می‌فرماید:

«إنما تجب عليه الدية إذا قطع يد رجل و ليس للقاطع يدان و لا رجلان فثمّ يجب عليه الدية...»

(حرّعاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۱۷۴-۱۷۵).

«در صورتی دیه بر او لازم است که دست کسی را قطع کند و دو دست نداشته باشد که در این صورت دیه لازم است...».

از این روایت استفاده می‌شود که اگر محلی برای قصاص نباشد، دیه واجب می‌شود. این نکته اختصاص به عضو ندارد و در نفس هم جاری است (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۸).

پ-۲. ایرادات بر استناد به قاعده لایبطل

دو ایراد در این زمینه مطرح شده است:

ایراد اول. ناشی نشدن بطلان خون از عمل قاتل

روایت ابی بصیر، در فرضی است که قاتل، خود سهمی در ابطال خون مسلمان دارد. این روایت در مورد فرار است و قاتل با فرار، زمینه قصاص را از بین می‌برد و در نتیجه، روایت به ثبوت دیه حکم داده است؛ اما در محل بحث ابطال خون مسلمان نتیجه عمل قاتل نیست؛ بلکه، ناشی از امر دیگری است و آن عدم امکان دو و چندباره قصاص است (عاملی، بی‌تا، ج ۱۱: ۱۰۴). به تعبیر دیگر روایت ابی بصیر در فرض تقصیر قاتل است و در محل بحث تقصیری از قاتل سر نزده است.

پاسخ

در هیچ کجای روایت صحبت از تقصیر به صراحت نیست. آنچه در روایت آمده این است که کسی مرتکب قتل عمد می‌شود و فرار می‌کند. حال، گرچه از این قسمت می‌توان به نوعی «تقصیر» مرتکب را فهمید ولی سخن این است که آیا روایت ظهور در آن دارد که تقصیر، نقش اساسی را در ثبوت دیه در اموال او ایفاء می‌کند؟ به فرض که چنین باشد، ظهور عبارت «فلم یقدر علیه» در این است که آنچه موضوع روایت است، عدم قدرت بر قصاص است؛ حال چه مرتکب تقصیر کرده یا نکرده باشد. نیز عموم تعلیل (فإنه لایبطل دم امرء مسلم) این است که حکم، اختصاص به مورد ندارد. حال آیا این دو ظهور، قوی‌تر از ظهور روایت در لزوم وجود تقصیر نیست؟ حتی به فرض که از روایت بتوان لزوم تقصیر را فهمید، آیا کسی که چند نفر را می‌کشد مرتکب تقصیر نشده است؟ به نظر می‌رسد نتوان از روایت لزوم تقصیر را استفاده کرد و لذا اشکال اول مرتفع است.

ایراد دوم. عدم ملازمه میان عدم بطلان خون و وجود دیه در اموال قاتل

برخی فقها گفته‌اند اینکه خون مسلمان هدر نمی‌رود، امری صحیح است؛ اما لازمه‌اش آن نیست که در اموال قاتل دیه باشد، بلکه در محل بحث می‌توان با پرداخت دیه از بیت‌المال جلوی ابطال خون مسلمان را گرفت: «روایت نه صراحت در آن دارد و نه ظهور که دیه در مال قاتل است. پس چرا دیه از بیت‌المال پرداخت نکرده؟» (عاملی، بی‌تا، ج ۱۱: ۱۰۴؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷: ۲۲۲؛ روحانی، بی‌تا، ۲۶: ۱۳۴).

پاسخ

بازگشت این ایراد به آن است که لایبطل در صحیحه ابی بصیر علت برای پرداخت دیه از بیت‌المال باشد و نه علت برای اخذ دیه از اموال قاتل و یا اقارب قاتل. به تعبیر دیگر، در روایات ابی بصیر سه حکم در مورد قاتل عمدی که فرار کرده و به او دسترسی نیست بیان شده است: اخذ دیه از اموال قاتل در مرحله اول و در صورت نداشتن اموال، اخذ دیه از اقارب او و در صورت نداشتن اقارب، پرداخت دیه توسط امام (ع). بعد از این سه حکم، علتی آورده شده که «لایبطل دم امرء مسلم» باشد. حال سؤال این است که لایبطل علت برای حکم اخیر است (پرداخت دیه توسط امام (ع)) یا علت برای هر سه حکم و به خصوص در محل بحث حکم اول می‌باشد. مدعای مستشکل به این بازمی‌گردد که لایبطل علت برای حکم اخیر است؛ اما در پاسخ باید گفت لایبطل علت برای هر سه حکم می‌باشد (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۴۷). فهم عرفی از روایت آن است که علت برای هر سه حکم است و دو حکم اول بیش از حکم سوم نیاز به تعلیل دارد؛ زیرا عرف در پرداخت دیه از بیت‌المال برای مقتول مساعدت می‌کند؛ اما با توجه به اینکه دیه در قتل عمد تصالحی است و روایت بیان داشته است که از اموال قاتل دیه می‌گیرند، گرچه مصالحه‌ای رخ نداده است و نیز اینکه اقارب (که مقصود همان عاقله است) در قتل خطای محض ضامن‌اند ولی در این روایت در قتل عمد به پرداخت دیه از اموال ایشان حکم داده شده است، لذا دو حکم اول بیش از حکم سوم نیازمند استدلال و توجیه می‌باشند (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۲: ۱۱۴-۱۱۸). در نتیجه این ایراد هم صحیح نیست.

ت) جمع‌بندی

از مطالب قبلی روشن شد که مهم‌ترین دلیلی که می‌توان بر عدم وجود دیه ارائه کرد، صحیحه ابن مسکان است و مهم‌ترین دلیلی که می‌توان بر وجود دیه اقامه کرد، قاعده لایبطل است. حال در مقام تعارض این دو دلیل چه باید گفت؟

از یک‌سو، می‌توان گفت صحیحه ابن مسکان مقدم است؛ زیرا این روایت نصّ در مقصود است و یا حداقل دلالت آن بر مقصود اظهر از دلالت لایبطل بر وجود دیه در محل بحث است. به تعبیر دیگر موضوع صحیحه ابن مسکان، قتل چند نفر توسط یک نفر است؛ در حالی که موضوع روایات قاعده لایبطل خصوص این مورد نیست بلکه موضوع آن‌ها عدم امکان قصاص است که عنوانی عام است و شامل مورد بحث هم می‌شود. بنابراین، صحیحه ابن مسکان نصّ و یا لااقل اظهر و روایات قاعده لایبطل ظاهر در مقصودند. در نتیجه صحیحه ابن مسکان مقدم می‌شود و بر اساس آن باید به عدم وجود دیه حکم داد.

از سوی دیگر می‌توان گفت قاعده لایبطل مقدم است؛ زیرا اولاً: ممکن است گفته شود این قاعده غیرقابل تخصیص است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷: ۵۱) و نمی‌توان گفت خون مسلمان در برخی موارد از جمله در محل بحث هدر می‌رود؛ ثانیاً: اگر بخواهیم از این قاعده دست بکشیم و آن را تخصیص بزنیم، باید دلیل قوی داشته باشیم و با یک روایت و لو صحیح نمی‌توان خلاف این قاعده عمل کرد. به‌رحال در خلاف قاعده باید ادله‌ای قوی همچون قرآن، روایات متواتر یا روایات مستفیض و ... داشته باشیم تا بتوان از قواعد به‌خصوص قاعده لایبطل رفع ید نمود. نتیجه آن می‌شود که در محل بحث باید به وجود دیه یا دیات متعدد پس از قصاص قاتل در مقابل یکی از مقتولان، قائل شد.

لازم به ذکر است بر مبنای اخیر ظاهراً در صورتی که قاتل مالی نداشته باشد، باید به پرداخت دیه توسط اقارب وی قائل شد. مگر اینکه کسی ضمان اقارب را خاص قاتل عمدی که قاتل فرار کرده است بداند که در این صورت باید به پرداخت دیه از بیت‌المال معتقد گشت. جالب اینجاست که علامه در تحریر به ضمان اقارب در محل بحث قائل می‌باشد و ظاهر عبارتشان استناد به صحیحه ابی بصیر است (حلی، ۱۴۲۰، ج ۵: ۴۴۸).

لازم به ذکر است در بحث مبنای مسئولیت مدنی مبنای متعددی مطرح شده است؛ از نظریه تقصیر و نظریه خطر گرفته تا نظریه تضمین حق که در نظریه اخیر آنچه مهم است این است که ضرر خسارت دیده بدون جبران باقی نماند. بعید نیست قاعده لایبطل دم امرء مسلم شبیه نظریه تضمین حق باشد یعنی آنچه مهم است این است که دیه مقتول، بدون جبران باقی نماند.

ث) امکان اخذ دیه قبل از قصاص

در این قسمت ابتدا از اینکه چنین احتمالی قائل دارد و سپس از ثمره و درنهایت از دلیل آن بحث می‌کنیم.

ث - ۱. قائلان این احتمال

ظاهر عبارت شیخ مفید آن است که قبل از قصاص، بر قاتل دیه لازم می‌گردد. البته اگر قاتل مالی داشته باشد:

«إذا قتل الواحد اثنین أو أكثر من ذلک و کان له مال فاختر أولیاء المقتولین الدیات کان علیه دیات الجماعة و إن لم یکن له مال فلیس لهم إلا نفسه و إذا قتل کان مستقداً بجمیع من قتل و لم یکن للأولیاء المقتولین رجوع علی ورثته بشییء» (مفید، ۱۴۱۰: ۷۴۵).

به ابن زهره نسبت داده شده که به این مطلب قائل است (عاملی، بی‌تا، ج ۱۱: ۱۰۳). البته عبارت ابن زهره صریح در مقصود نیست و محتمل است ایشان با توجه به عبارت «إذا قبل»، رضایت قاتل در پرداخت دیه را شرط بدانند:

«و یقتل الواحد بالجماعه إن اختار اولیاء الدم قتله و لا شیء لهم غیره فإن تراضوا بالدیة فعلیه إذا قبل (من الدیات الكامله بعدة من قتل) و إن أراد بعض الأولیاء القود و بعضهم الدیه کان لهم ذلک (ابن زهره، ۱۴۱۷: ۴۰۵)».

عین عبارت فوق را کیدری در اصباح الشیعه دارد (کیدری، ۱۴۱۶: ۴۹۲-۴۹۳). البته همان‌طور که در بالا گذشت، ظاهر عبارت مفتاح الکرامه این است که برخی، از جمله ابن زهره و شهید ثانی قائل‌اند که اولیاء دم برخی مقتولان می‌توانند تقاضای دیه کنند و اولیاء دم برخی مطالبه قصاص و عبارت ظهور در آن دارد که پیش از قصاص، این حق برای ایشان است. در حالی که تأمل در عبارات فقها نشان می‌دهد که این نسبت ظاهراً صحیح نیست و ایشان به‌خصوص شهید ثانی و علامه به ثبوت دیه بعد از قصاص قائل‌اند.^۱ البته شهید ثانی در شرح لمعه احتمال داده آن‌ها: «و هل لبعضهم المطالبه بالدیة و لبعض القصاص؟ وجهان من ظاهر الخبر [لایجنی الجانی علی أكثر من نفسه] و تعدد المستحق (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۱۰: ۴۹۰)». ضمناً اینکه مفتاح الکرامه می‌نویسد لازمه سخن هر کس که می‌گوید «اگر اولیاء یکی از مقتولان قاتل را قصاص کرد، برای اولیاء دیگر مقتولان حق دیه است»، این است که برخی می‌توانند مطالبه دیه کنند و برخی مطالبه قصاص (عاملی، بی تا، ج ۱: ۱۰۳) صحیح نیست؛ زیرا وقتی که شخص قصاص می‌شود، ممکن است از باب عدم امکان قصاص به ثبوت دیه قائل شد اما مادامی که شخص قصاص نشده است، به چه دلیل برای برخی اولیاء دم حق مطالبه دیه باشد علی‌رغم آنکه دیه در قتل عمد تصالحی است و نه اصلی و الزامی؟

^۱ توضیح اینکه مرحوم عاملی ذیل عبارت علامه «و هل لبعض المطالبه بالدیة و للباقین القصاص» می‌نویسد: «جواز ذلک خیره الغنیة و المختلف و المسالک و مال إلیه فی التحریر و هو لازم لكل من قال انه إذا قتله أحدهما کان للآخر أخذ الدیه من التركة كأبی علی و المصنف فی الإرشاد...» (عاملی، بی تا، ج ۱: ۱۰۳) این در حالی است که اولاً علامه در قواعد در ادامه عبارت فوق، این بحث را مطرح می‌کند که اگر اولیاء یکی از مقتولان، مبادرت به قصاص نمود، آیا برای اولیاء سایر مقتولان، حق مطالبه دیه هست یا خیر؟ بدیهی است این مطلب تکرار عبارت قبلی نیست و لا لغو است: «المطلب الثانی فی تعدد القتل... فإن اجتمعوا علی المطالبه فقتلوه استوفوا حقوقهم و هل لبعض المطالبه بالدیة و للباقین القصاص؟ اشکال و فی وجوب قتله بواحد اما بسابق أو بالقرعة أو مجاناً و اخذ الدیات للباقین اشکال ایضاً و لافرق بین الترتیب و الجمع فی القتل. و لو بدر واحد فقتله استوفی حقه و کان للباقین المطالبه بالدیة علی اشکال ینشأ من فوات الاستحقاق بفوات المحل» (حلی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۶۲۶). بدیهی است در جایی که هنوز قاتل قصاص نشده است، اینکه ذمه او به پرداخت دیه در قتل عمد مشغول شده باشد، دلیل ندارد و لذا علامه در صدر عبارت می‌گوید اشکال؛ اما پس از آنکه قاتل قصاص شد و محل قصاص فوت شد، امکان اخذ دیه از اموال قاتل مؤونه کمتری می‌طلبد نسبت به جایی که قاتل هنوز قصاص نشده است. مطالعه مسالک (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۵: ۱۲۵-۱۲۶) و مختلف (حلی، ۱۴۱۵، ج ۹: ۴۴۳) هم نشان گر این است که در این دو کتاب اخذ دیه پس از قصاص جایز شمرده شده است. لذا نسبت مفتاح الکرامه صحیح نمی‌باشد.

ث- ۲. ثمره این احتمال

روشن است که بین احتمال دوم و احتمال سوم در عمل تفاوت‌های زیادی است که برخی از آن‌ها به‌قرار زیر است:

۱. بنا بر احتمال سوم، به‌محض اینکه قاتل، مرتکب قتل دوم و سوم می‌شود و اولیاء دم برخی مقتولان، تقاضای دیه کنند، حتی اگر او رضایت به پرداخت دیه نداشته باشد، ذمه او عهده‌دار پرداخت دیه خواهد بود و او نمی‌تواند تصرفات ناقلی نسبت به اموالش که باعث بطلان حق اولیاء دم شود انجام دهد و در چنین صورتی این تصرفات نافذ نیست. این در حالی است که بنا بر احتمال دوم، قاتل منعی برای انجام چنین تصرفاتی ندارد.

۲. بنا بر احتمال سوم، به‌محض قتل دوم و سوم و... ممکن است بگوییم اولیاء دم در صورتی که به قاتل بدهکار باشند، می‌توانند دیه مقتول را بابت بدهی خویش محاسبه کنند؛ اما بنا بر احتمال دوم، مادام که قاتل قصاص نشده است، چنین امکانی وجود ندارد.

ث- ۳. دلیل این احتمال

دلیلی که در اینجا بتواند این احتمال را تثبیت نماید، قاعده لایبطل است. به نظر می‌رسد با توجه به آنچه قبلاً گذشت - که این قاعده هم‌تراز با سایر قواعد نیست و مستند قواعد و احکام به‌ظاهر مختلف همچون مشروعیت قسامه، پذیرش شهادت زنان در قتل، قاعده ارش و... قرار گرفته است - به نظر می‌رسد قاعده لایبطل بتواند از همان ابتدا و پیش از قصاص، ثبوت دیه را و لو به‌صورت مشروط (مشروط به عدم گذشت و ابراء اولیاء دم) اثبات نماید.

ممکن است در ردّ احتمال سوم چنین گفت: مادام که قاتل، قصاص نشده است، فوت محل قصاص صدق نمی‌کند تا بتوان با استناد به لایبطل ثبوت دیه را اثبات نمود. به‌هر حال، هر لحظه ممکن است اولیاء مقتول اول مصالحه و یا گذشت کنند و در نتیجه امکان قصاص برای اولیاء مقتول دوم فراهم می‌شود. در پاسخ باید گفت این نکته مشکلی را ایجاد نمی‌کند؛ چراکه در صحیحه ابی بصیر هم علی‌رغم آنکه قاتل زنده است و محل قصاص فوت نشده است (و به همین جهت در یک نقل از ابن روایت آمده است «ثم للوالی بعد اذبه و حبسه» حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۳۹۵)، به ثبوت دیه حکم شده است. اگر گفته شود قاتل فراری که امکان دسترسی به او نیست، به‌منزله آن است که محل قصاص فوت شده است، می‌گوییم عین همین وضعیت در محل بحث حاکم است؛ یعنی، کسی که جمعاً را می‌کشد به‌احتمال بسیار زیاد در مقابل یکی قصاص می‌شود پس در قوه آن است که محل قصاص فوت شده است؛ گرچه هنوز قصاص نشده است.

۲. بررسی حقوقی وحدت قاتل و تعدد مقتول

در این قسمت ابتدا به سیر قانون گذاری (الف) پرداخته سپس به اینکه آیا می توان به وجود دیه پس از قصاص برای سایر مقتولان قائل شد(ب) و در نهایت درنگی بر ماده ۳۹۲ (ج) خواهیم داشت.

(الف) سیر قانون گذاری

قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱: در این قانون هیچ اشاره ای به موضوع وحدت جانی و تعدد مجنی علیه نه در قتل و نه در کمتر از قتل نشده بود. در نتیجه بعید نبود که بر اساس ماده ۴۳ این قانون که مقرر می داشت: «قتل عمد موجب قصاص است لکن با رضایت ولی دم و قاتل به مقدار دیه کامله یا به کمتر یا زیادتر از آن تبدیل می شود»، چنین گفته شود که قانون گذار به عدم امکان اخذ دیه علاوه بر قصاص قائل می باشد.

قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰: این قانون هم به موضوع مورد بحث پرداخته بود و مفاد ماده ۴۳ فوق الذکر بعینه در ماده ۲۵۷ منعکس شده بود.

قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲: این قانون برای اولین بار به موضوع وحدت قاتل و تعدد مقتول پرداخته چنین مقرر می دارد:

«ماده ۳۸۳- اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند، اولیاء دم هر یک از مقتولان می توانند به تنهایی و بدون گرفتن رضایت اولیاء مقتولان دیگر و بدون پرداخت سهمی از دیه به آنان اقدام به قصاص کنند».

«ماده ۳۸۴- اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند و اولیاء دم همه مقتولان، خواهان قصاص باشند، قاتل بدون اینکه دیه ای بپردازد، قصاص می شود. اگر اولیاء دم برخی از مقتولان، خواهان قصاص باشند و اولیاء دم مقتول یا مقتولان دیگر، خواهان دیه باشند، در صورت موافقت قاتل به پرداخت دیه به آنان در مقابل گذشت از حق قصاصشان، دیه آنان از اموال قاتل پرداخت می شود و بدون موافقت قاتل، حق اخذ دیه از او و یا اموالش را ندارند».

بامطالعه ماده ۳۸۴ ممکن است این نکته به ذهن خطور کند که قانون گذار از میان سه احتمال موجود در مسئله، احتمال اول (عدم امکان اخذ دیه مطلقاً) را پذیرفته است این در حالی است که قانون گذار به موضوع وحدت جانی و تعدد مجنی علیه (کمتر از قتل) در ماده ۳۹۲ اشاره کرده است و با اتخاذ سیاستی به ظاهر متعارض با ماده ۳۸۴ مقرر می دارد:

«ماده ۳۹۲- هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضای چند نفر وارد کند، اگر امکان قصاص همه آنها باشد قصاص می شود و اگر امکان قصاص برای همه جنایات نباشد مجنی علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع شده است، در استیفای قصاص مقدم است و در صورت انجام قصاص،

مرتکب برای جنایاتی که محلی برای قصاص آن‌ها نیست به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود...».

ب) وجود و عدم دیه

دو احتمال در اینجا متصور است؛ اول اینکه، قانونگذار بر اساس به عدم ثبوت دیه معتقد است و دوم اینکه قانونگذار به ثبوت دیه معتقد است و ماده ۳۸۴ نفی دیه نمی‌کند؛ یعنی، هیچ تفاوتی میان قتل و کمتر از قتل نیست و در قتل هم پس از قصاص قاتل در مقابل یکی از مقتولان، اولیاء دم دیگر مقتولان می‌توانند از اموال قاتل دیه اخذ نمایند.

آنچه دلیل بر این مطلب (احتمال دوم) است، ماده ۴۳۵ است که مقرر می‌دارد: «ماده ۴۳۵- هرگاه در جنایات عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود...».

هم‌چنین می‌توان به مواد ۴۵۰ و ۵۵۸ استناد نمود:

«ماده ۴۵۰- در جنایت شبه عمدی، خطای محض و جنایت عمدی که قصاص در آن جایز یا ممکن نیست، در صورت درخواست مجنی علیه یا ولی دم دیه پرداخت می‌شود مگر به نحو دیگری مصالحه شود».

ماده ۵۵۸ هم شبیه ماده ۴۵۰ است، گرچه در مورد جنایت کمتر از قتل است: «ماده ۵۵۸- در جنایت غیرعمدی بر اعضاء و جنایت عمدی که قصاص ندارد یا قصاص در آن ممکن نیست یا بر دیه مصالحه شده و مقدار آن مشخص نشده است، به شرح مقرر در این قانون دیه ثابت می‌شود».

البته این ماده در مورد جنایت بر اعضاء و منافع است؛ زیرا ذیل فصل دوم از بخش دوم کتاب دیات با عنوان «قواعد عمومی دیه اعضاء» آمده است.

آنچه شاهد مدعاست، واژه «مرگ» در ماده ۴۳۵ و «قصاص... ممکن نیست» در ماده ۴۵۰ می‌باشد. روشن است که ماده ۴۳۵ شامل مواردی که قاتل، خودکشی کرده یا در اثر حادثه‌ای فوت نموده است یا توسط شخصی غیر ولی دم عمداً یا به شکل غیرعمدی به قتل رسیده است می‌شود؛ اما منعی ندارد که شامل مورد بحث هم بشود؛ یعنی، درجایی که قاتل در مقابل یکی از مقتولان قصاص شده است، اولیاء دم دیگر مقتولان با استناد به اینکه در این دو جنایت عمدی «به علت مرگ ... دسترسی به مرتکب ممکن نیست...»، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت شود. ماده ۴۵۰ هم مؤید دیگری بر امکان اخذ دیه است؛ زیرا درباره «... جنایت عمدی که قصاص در آن جایز یا ممکن نیست ...» می‌باشد.

نتیجه آن می‌شود که در قتل عمد هم شبیه جنایت بر عضو و منفعت، تنها پس از قصاص، حکم به پرداخت دیه داده می‌شود. بنابراین تعارضی میان سیاست قانونگذار در قتل و غیر قتل نیست. اما آنچه احتمال اول (پیروی از نظر عدم ثبوت دیه) را تقویت می‌کند سیر قانونگذاری ماده ۳۸۴ است؛ زیرا این ماده در اولین ویرایش لایحه مجازات اسلامی که در تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۹ توسط مجلس به شورای نگهبان فرستاده شد با شماره ۳۸۵ به شکل زیر بود:

«ماده ۳۸۵- اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند و اولیاء همه مقتولان، خواهان قصاص باشند، قاتل بدون این که دیه‌ای بپردازد، قصاص می‌شود. اگر اولیاء برخی از مقتولان، خواهان قصاص باشند و اولیاء مقتول یا مقتولان دیگر، خواهان دیه باشند، در صورت موافقت قاتل به پرداخت دیه به آنان در مقابل گذشت از حق قصاصشان، دیه آنان از اموال قاتل پرداخت می‌شود و بدون موافقت قاتل حق اخذ دیه از او و یا اموالش را ندارند؛ لکن اگر اولیائی که خواهان قصاص هستند، بدون اطلاع اولیاء مقتولان دیگر و یا پیش از قطعی شدن حق قصاص آنان اقدام به قصاص قاتل کنند، دیه مقتولان دیگر از اموال قاتل و در صورت عدم دسترسی به آن، از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

همان‌گونه که مشاهده می‌شود قانونگذار در ذیل این ماده از نظر عدم دیه تبعیت ننموده است؛ اما جالب است بدانیم شورای نگهبان چنین ایراد گرفت:

«ذیل ماده ۳۸۵ از این جهت که دیه مقتولان از اموال قاتل پرداخت شود و همچنین در صورت عدم دسترسی به اموال قاتل از بیت‌المال پرداخت گردد، خلاف موازین شرع شناخته شد». در نتیجه مجلس در سال ۱۳۹۰ در مقام رفع ایراد شورای نگهبان ذیل ماده ۳۸۵ را حذف نمود و ماده را به شکل زیر درآورد که بعداً به شماره ۳۸۴ تغییر یافت:

ماده (۳۸۵) به شرح زیر اصلاح می‌شود:

ماده ۳۸۵- اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند و اولیاء همه مقتولان، خواهان قصاص باشند، قاتل بدون این که دیه‌ای بپردازد، قصاص می‌شود. اگر اولیاء برخی از مقتولان، خواهان قصاص باشند و اولیاء مقتول یا مقتولان دیگر، خواهان دیه باشند، در صورتی که موافقت قاتل به پرداخت دیه به آنان در مقابل گذشت از حق قصاصشان، دیه آنان از اموال قاتل پرداخت می‌شود و بدون موافقت قاتل حق اخذ دیه از او و یا اموالش را ندارند.

حال کدام یک از این دو احتمال صحیح است؟ به نظر احتمال اول صحیح است و می‌توان پس از قصاص قاتل در مقابل یکی از مقتولان، اولیای دیگر مقتولان مطالبه دیه کنند. به‌هرحال، ظهور ماده ۴۳۵ جایی برای سیر قانونگذاری ماده ۳۸۴ به‌جای نمی‌گذارد. البته لازم است قانونگذار در این زمینه موضع‌گیری صریح نماید و ماده ۳۸۴ را به نحو مناسبی تنظیم نماید.

پ) درنگی بر ماده ۳۹۲

پ-۱. مبنای ماده ۳۹۲ بر وجود دیه

مبنای وجود دیه برای اعضاء سایر مجنی علیهم، فوت محل قصاص در جانی، یعنی عدم امکان قصاص جانی می‌باشد. از سوی دیگر، شبیه قاعده «لایبطل دم امرء مسلم» در روایتی درباره کوری که چشم بینایی را از بین برده است، حضرت (ع) به پرداخت دیه توسط او حکم دادند و به قاعده «لایبطل حق امرء مسلم» اشاره کردند (حرّاعلی، ۱۴۱۶، ج ۲۹: ۸۹). بنابراین، جانی برای سایر مجنی علیهم باید دیه بدهد. البته پرداخت دیه ابتدا صورت نمی‌گیرد؛ یعنی مادام که مجنی علیه اول و کسی که حق تقدم در قصاص عضو دارد قصاص نکرده است، نمی‌توان برای بقیه، حکم به پرداخت دیه داد؛ زیرا هنوز عدم امکان قصاص صدق نمی‌کند، چه بسا او از قصاص گذشت و یا مصالحه نماید و آنگاه نوبت به مجنی علیه بعدی می‌رسد و ... لذا حکم به پرداخت دیه، پس از قصاص جانی صورت می‌گیرد.

پ-۲. تقدم مجنی علیه اول و مبنای آن در ماده ۳۹۲

قانونگذار در ماده ۳۹۲ حق تقدمی را برای مجنی علیه اول نسبت به بقیه مجنی علیهم قائل است: «... مجنی علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع شده است، در استیفای قصاص مقدم است». طبعاً مجنی علیه دوم بر مجنی علیه سوم و مجنی علیه سوم بر مجنی علیه چهارم و به همین ترتیب مقدم است. منتهی دو نکته در اینجا قابل ذکر است:

اول: در صورتی که جنایت بر اعضاء چند نفر بافاصله زمانی صورت نگیرد، بلکه دفعی و در یک‌زمان باشد، چه باید کرد؟ آیا با قرعه باید کسی که مقدم است را تعیین نمود؟ یا همه در عرض هم بوده و هر کدام مبادرت به قصاص عضو کند، حق خود را استیفاء کرده است؟ قانون مقرر می‌دارد:

«...اگر وقوع دو جنایت، در یک‌زمان باشد، هریک از دو مجنی علیه می‌توانند مبادرت به قصاص کنند و پس از استیفای قصاص، برای دیگر جنایت‌هایی که قصاص ممکن نیست، مرتکب به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می‌شود...». بدیهی است در عمل ممکن است این حکم به نزاع و هرج و مرج بینجامد و می‌طلبد که قانونگذار تأملی جدی در این حکم داشته باشد.

دوم: درجایی که جنایت بافاصله زمانی بوده، مبنای اینکه مجنی علیه اول، مقدم بر مجنی علیه دوم است چیست؟ ممکن است گفته شود همین که جانی گوش راست نفر اول را قطع می‌کند، برای مجنی علیه اول حق قصاص گوش جانی پدید می‌آید، بدون اینکه معارضی داشته باشد؛ اما وقتی

جانی گوش راست مجنی علیه دوم را قطع می‌کند، برای او حق قصاص گوش جانی، پدید می‌آید اما قبل از آن، حق قصاص برای مجنی علیه اول فراهم است. به تعبیر دیگر، حق اول بلامعارض است و حق دوم با معارض است و در نتیجه اولی که بلامعارض است، مقدم بر دومی است که با معارض است.

سوم: ضمانت اجرای حق تقدم مجنی علیه اول چیست؟ یعنی اگر مجنی علیه دوم یا سوم مبادرت به قصاص جانی نمودند و تقدم را رعایت نمودند، چه مجازاتی در انتظار ایشان است؟ آیا این حق تقدم صرفاً امری تشریفاتی است یا ضمانت اجرایی همچون تعزیر برای آن وجود دارد؟ قانون در این زمینه ساکت است.

پ-۳. عدم اشاره قانونگذار به حق تقدم در ماده ۳۸۴

آنچه جالب است این است که قانونگذار در ماده ۳۸۴ و در موضوع قتل چند نفر توسط یک نفر به خصوص در قتل‌های سریالی و بافاصله زمانی و درجایی که اولیاء مقتولان همگی توافق بر قصاص ندارند، به تقدم اولیاء دم مقتول اول بر اولیاء مقتول دوم و سوم و ... هیچ اشاره‌ای نکرده است. آیا حق تقدمی وجود ندارد؟ آیا میان قتل و کمتر از قتل در این زمینه تفاوت است؟ به نظر می‌رسد هیچ تفاوتی نیست و لازم است قانونگذار ماده ۳۸۴ را به شکل بهتری تنظیم نماید و به هر حال سیاست واحدی را در هر دو ماده ۳۸۴ و ۳۹۲ برگزیند.

هم‌چنین قانونگذار در ماده ۳۸۳ مقرر می‌دارد:

«ماده ۳۸۳- اگر یک نفر، دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند، اولیاء دم هر یک از مقتولان می‌توانند به تنهایی و بدون گرفتن رضایت اولیاء مقتولان دیگر و بدون پرداخت سهمی از دیه به آنان اقدام به قصاص کنند».

این در حالی است که در ماده ۳۹۲ با تفاوت نهادن میان جنایت سریالی و دفعی، در اولی به اولویت و تقدم مجنی علیه اول بر دوم و ... قائل شده است. به تعبیر دیگر، اطلاق ماده ۳۸۳ هم شامل قتل‌های سریالی و هم شامل قتل‌های دفعی می‌شود. جا دارد قانونگذار ماده ۳۸۳ را به قتل‌های دفعی و دسته‌جمعی اختصاص داده و در قتل‌های سریالی به تقدم اولیاء دم مقتول اول بر اولیاء دم مقتول دوم و .. قائل شود.

هم‌چنین، لازم به ذکر است قانونگذار در ماده ۳۸۴ مقرر می‌دارد: «اگر یک نفر دو یا چند نفر را عمداً به قتل برساند و اولیاء دم همه مقتولان، خواهان قصاص باشند، قاتل بدون اینکه دیه‌ای بپردازد قصاص می‌شود» اما در ماده ۳۹۲ به این مطلب که «اگر همه قربانیان خواهان قصاص باشند جانی بدون اینکه دیه‌ای بپردازد قصاص می‌شود» اشاره نکرده؛ بلکه به امکان اخذ دیه معتقد می‌باشد. نهایتاً در جنایات سریالی، مجنی علیه اول را مقدم بر دیگران و در جنایات دفعی و دسته‌جمعی

هریک را مجاز در مبادرت به قصاص می‌داند. روشن نیست چرا بین قتل و غیر قتل تفاوت نهاده است. البته ظاهراً تنها دلیل آن است که از متون فقهی در زمینه تعدد قتل پیروی نموده است که گفته‌اند اگر اولیاء دم همه مقتولان، توافق بر قصاص داشته باشند، فقط می‌توان قاتل را قصاص نفس نمود و نمی‌توان از او علاوه بر قصاص، دیه هم گرفت (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۵: ۱۲۵).

خلاصه

۱. فتوای فقهای شیعه درباره قتل چند نفر توسط یک نفر مختلف است و گرچه اکثر قدمات فقط به قصاص قائل‌اند اما اکثر متأخرین و معاصرین به ثبوت دیه یا دیات متعدد پس از قصاص قاتل در مقابل یکی از مقتولان قایل‌اند. مستند قدامت علاوه بر اصل، قاعده لایجنی و اجماع است، اما مستند قائلین به دیه قاعده لایبطل است.
۲. برای عدم دیه می‌توان به روایت ابن مسکان تمسک کرد؛ اما آنچه جالب است این است که نه استناد به این روایت در کلام قائلان به عدم دیه دیده می‌شود و نه پاسخ از آن در کلام طرفداران دیه (به جز دو مورد در کتب معاصرین).
۳. در مقام ارزیابی، نظر طرفداران ثبوت دیه صحیح می‌باشد.
۴. گرچه ظاهراً قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در زمینه وحدت قاتل و تعدد مقتول به عدم دیه معتقد است، اما قانون صریح نبوده و می‌توان به دیه قائل شد.

پیشنهادها

۱. قانونگذار به صراحت در ماده ۳۸۴ به امکان اخذ دیه از اموال قاتلی که در مقابل یکی از مقتولان قصاص می‌شود برای سایر مقتولان، تصریح نماید.
۲. به نظر می‌رسد قانونگذار بتواند بر اساس قاعده لایبطل و آنچه در این مقاله تثبیت شد، به ثبوت دیه حتی پیش از قصاص نیز قائل شود و در نتیجه حتی الامکان جلوی تضییع حق را بگیرد.
۳. سیاست قانونگذار در وحدت قاتل و تعدد مقتول (مواد ۳۸۳ و ۳۸۴) با سیاستش در وحدت جانی و تعدد مجنی علیه (ماده ۳۹۲) تعارض‌هایی دارد که قابل دفاع نیست و نیاز به اصلاح دارد.
۴. قانونگذار ضمانت اجرای حق تقدم را در ماده ۳۹۲ مشخص ننموده و باید ابهام‌زدایی نماید.
۵. قانونگذار ماده ۳۸۳ را مختص به قتل‌های دسته‌جمعی (دفعی) بداند و در قتل‌های سریالی همانند ماده ۳۹۲ به حق تقدم اولیاء مقتول اول بر دوم و ... قائل شود.

منابع

الف) فارسی

۱. ابن زهره، حمزه بن علی (۱۴۱۷ هـ ق)، غنیه النزوع، مؤسسه امام صادق (ع)، اول، قم.
۲. اردبیلی، مولی احمد بن محمد (۱۴۰۳ هـ ق)، مجمع الفائدة و البرهان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، اول، قم.
۳. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۲۶ هـ ق)، تنقیح مبانی الاحکام کتاب القصاص، دارالصدیقه الشهدیه سلام الله علیها، دوم، قم.
۴. حاجی ده آبادی، احمد (۱۳۹۲)، تحلیل روایت ابی بصیر مبنی بر عدم بطلان خون مسلمان، پژوهش های فقهی، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲.
۵. حرّعاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲ هـ ق)، هدایة الأمه إلى أحكام الأئمه، مجمع البحوث الاسلامیه، اول، مشهد.
۶. حرّعاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ هـ ق)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت (ع)، قم.
۷. حلّی، جعفر بن حسن (محقق حلّی) (۱۴۰۸ هـ ق)، شرایع الاسلام، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
۸. حلّی، جعفر بن حسن (محقق حلّی) (۱۴۱۸ هـ ق)، المختصر النافع، مؤسسه مطبوعات الدینیّه، دوم، قم.
۹. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی) (۱۴۲۱)، تلخیص المرام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، قم.
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی) (۱۴۱۳ هـ ق)، قواعد الأحکام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، اول، قم.
۱۱. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه) (بی تا)، تذکره الفقهاء، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۱۲. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه) (۱۴۱۳ هـ ق)، قواعد الاحکام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، اول، قم.
۱۳. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه) (۱۴۱۵ هـ ق)، مختلف الشیعه، مؤسسه النشر الاسلامی، اول، قم.
۱۴. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، (علامه حلّی) (۱۴۲۰ هـ ق)، تحریر الاحکام الشرعیّه، مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول، قم.
۱۵. حلّی، محمد بن حسن بن یوسف (فخر المحققین) (۱۳۸۷ هـ ق)، ایضاح الفوائد، مؤسسه اسماعیلیان، اول، قم.
۱۶. خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ هـ ق)، جامع المدارک، مؤسسه اسماعیلیان، دوم، قم.
۱۷. خوبی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۲۲ هـ ق)، مبانی تکمله المنهاج، مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئی، قم.
۱۸. روحانی، سید صادق حسینی (بی تا)، فقه الصادق (ع)، بی نا، بی جا.
۱۹. روحانی، سید صادق حسینی (بی تا)، منهاج الصالحین، بی نا، بی جا.
۲۰. سیوری، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ هـ ق)، التنقیح الرائع، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، اول، قم.
۲۱. شوشتری، محمد تقی (۱۴۰۶ هـ ق)، النجعه فی شرح اللمعه، کتاب فروشی صدوق، اول، تهران.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۴ هـ ق)، اختیار معرفه الرجال، (رجال کشی)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ هـ ق)، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی، اول، قم.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ هـ ق)، المبسوط، المکتبه المرتضویه، سوم، تهران.
۲۵. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۲۲ هـ ق)، حاشیه المختصر النافع، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، قم.
۲۶. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۳ هـ ق)، مسالک الافهام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، اول، قم.
۲۷. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۰ هـ ق)، الروضه البهیة، کتاب فروشی داوری، اول، قم.

۲۸. عاملی، سید جواد بن محمد حسین (بی تا)، مفتاح الكرامه، دار إحياء التراث العربی، اول، بیروت.
۲۹. فاضل اصفهانی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ هـ ق)، كشف اللثام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، اول، قم.
۳۰. فخر المحققین، محمد بن حسن (۱۳۸۷ هـ ق)، ایضاح الفوائد، مؤسسه اسماعیلیان، اول، قم.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ هـ ش)، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، تهران.
۳۲. کبیری، قطب الدین محمد بن حسین (۱۴۱۶)، اصباح الشیعه، مؤسسه امام صادق (ع)، اول، قم.
۳۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۶ هـ ق)، ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، اول، قم.
۳۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۶ هـ ق)، مرآة العقول، ملاذ الاخیار، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، اول، قم.
۳۵. مجلسی، محمد باقر (بی تا)، حدود و قصاص و دیات، مؤسسه نشر الاثار الاسلامیه، اول، قم.
۳۶. مدنی کاشانی، حاج آقا رضا (۱۴۱۰ هـ ق)، کتاب القصاص للفقهاء و الخواص، دفتر انتشارات اسلامی، دوم، قم.
۳۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۰)، المقتنعه، مؤسسه النشر الاسلامی، دوم، قم.
۳۸. مکی، محمد (شهید اول) (بی تا)، القواعد و الفوائد، کتاب فروشی مفید، اول، قم.
۳۹. مکی، محمد (شهید اول) (۱۴۱۳ هـ ق)، اللمعه دمشقیه، دار التراث و الدار الاسلامیه، اول، بیروت.
۴۰. موسوی خمینی، سید روح الله [امام]، تحریر الوسیله، دار الکتب العلمیه و اسماعیلیان، قم.
۴۱. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴)، جواهر الکلام، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ششم.